

کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح شیخ صالح سبزواری

درس چهل و ششم

حاکمیت غیر خداوند (۲)

صفحه ۱۲۸ تا ۱۳۲

(أعوذ بالله من الشَّيْطان الرَّجِيمِ)

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيمِ

الحمد لله ربِّ العالمين و صَلَّى الله على مُحَمَّد و آله الطاهرين

در درس قبل روشن شد که مشروعیت شکل‌گیری خلافت با بیعت اهل حلّ و عقد یا وصیت حاکم پیشین یا غلبه بر دیگران، به اعتراف همه‌ی مسلمانان از اسلام نشأت نگرفته، بلکه از گفته و کرده‌ی برخی مسلمانان گذشته نشأت گرفته است، در حالی که به بیان سیدنا المنصور «مسلماً منشأ عقیده‌ی مسلمانان، اسلام است و اسلام عبارت از گفته و کرده‌ی خدا و پیامبر اوست، نه گفته و کرده‌ی دیگران، هر چند بسیار محترم و معظّم باشند». ایشان در تبیین بیشتر این قاعده‌ی بسیار مهم می‌فرماید:

از اینجا دانسته می‌شود که استناد درباره‌ی مبنای حاکمیت در اسلام، مانند استناد درباره‌ی مبنای سایر عقاید و اعمال، باید به خود اسلام (یعنی قرآن و سنت) باشد، نه گفته‌ها و کرده‌های برخی از مسلمانان! (عجیب است که بیشتر مسلمانان این قاعده را درباره‌ی مبنای سایر عقاید و اعمال قبول دارند، ولی درباره‌ی مبنای حاکمیت در اسلام قبول ندارند؛ به این نحو که می‌پندارند حکم همه چیز در قرآن و سنت آمده است و جایی برای اعمال رأی درباره‌ی چیزی نیست، مگر حاکمیت که درباره‌ی آن حکمی در قرآن و سنت نیامده است و ناگزیر باید برای شناخت چند و چون آن به رأی برخی مسلمانان نخستین استناد کرد! به عبارت دیگر، آن‌ها می‌پندارند که اسلام برای جزئی‌ترین امور آن‌ها از قبل تولّد تا بعد مرگ احکامی وضع کرده، ولی برای حکومت بر آن‌ها حکمی وضع نکرده و آن را به خود آن‌ها وا گذاشته است و لذا آن‌ها باید ببینند که فلان صحابی چگونه به حکومت رسیده یا فلان تابعی با چه کسی بیعت کرده یا فلان فقیه و متکلم چه شروطی برای خلیفه پیشنهاد نموده است تا از همان تقلید کنند!

این در حالی است که اگر کسی به رأی یک صحابی یا تابعی یا فقیه یا متکلم استناد کند تا جزئیّت عملی برای نماز یا وضو یا حج یا حتی استنجاء را اثبات نماید، بسیاری از این‌ها از او نمی‌پذیرند و می‌گویند که فلان صحابی یا تابعی یا فقیه یا متکلم محترم است، ولی رأیش درباره‌ی این موضوع حجت نیست و باید درباره‌ی آن به قرآن و سنت مراجعه کرد. با این حال، وقتی نوبت به حکومت می‌رسد قرآن را پشت سرشان می‌اندازند و سنت را زیر پایشان می‌گذارند و می‌گویند که فلان صحابی این طور کرد یا فلان تابعی آن طور گفت و اگر از آن‌ها بپرسی که قرآن و سنت در این باره چه حکمی دارند، مانند احمق‌ها می‌گویند که هیچ حکمی ندارند و یا می‌گویند که حکم کرده‌اند از هر کس بر شما حکم می‌راند اطاعت کنید، اگرچه ظالم باشد!!! این گونه خداوند هر جاهل مقلد و متعصب را گمراه می‌کند! در حالی که موضوع حکومت از مهم‌ترین و حسّاس‌ترین موضوعات برای هر امتی است؛ زیرا هیچ امتی در طول تاریخ به هلاکت نرسیده است مگر به سبب ظلم و فساد حاکمانش؛ چنانکه خداوند خود به این حقیقت توجّه داده و پیروی اقوام گذشته از حاکمانشان به جای پیروی از خلفاء او را علت سقوط و انحطاط آن‌ها دانسته و به عنوان نمونه فرموده است: ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا﴾ [نوح / ۲۱]؛ «نوح گفت پروردگارا! آن‌ها از فرمان من سر پیچیدند و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندان‌ش جز بر زیان او نیفزود» و فرموده است: ﴿وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ﴾ [هود / ۵۹]؛ «و این عاد بود که آیات پروردگارش را انکار کرد و پیامبران‌ش را نافرمانی نمود و فرمانبردار هر جبار سرکشی شد» و فرموده است: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلِئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ ﴿٢﴾ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ﴾ [هود / ۹۶ و ۹۷]؛ «و هراینه موسی را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم به سوی فرعون و دسته‌ی او، پس از فرمان فرعون پیروی کردند، در حالی که فرمان فرعون درست نبود»؛ همچنانکه حاکمان امت‌ها را عامل گمراهی و هلاکت آن‌ها دانسته و فرموده است: ﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا﴾ [احزاب / ۶۷]؛ «و گویند پروردگارا! ما از حاکمان و بزرگانمان اطاعت کردیم، پس آن‌ها ما را گمراه کردند» و فرموده است: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَارَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا ﴿١﴾ وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾ [انعام / ۱۲۳]؛ «و این گونه در هر

سرزمینی بزرگان گناه‌کارش را قرار دادیم تا در آن مکر کنند، در حالی که جز به خود مکر نمی‌کنند و نمی‌فهمند» و فرموده است: ﴿وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَنُونَ عَلَيْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ ۖ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنْ مَحْصِيٍّ﴾ [ابراهیم / ۲۱]: «و همگی برای خداوند آشکار می‌شوند، پس ضعفا به کسانی که بزرگی جستند می‌گویند ما پیروان شما بودیم، پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را از ما بر می‌گیرید؟! می‌گویند اگر خدا ما را هدایت می‌کرد شما را هدایت می‌کردیم، برایمان یکسان است که بی‌تابی کنیم یا تاب آوریم، برایمان راه گریزی نیست!» این آیات و آیات مشابه دیگر در قرآن، همگی بر نقش حاکمان در ضلالت و هلاکت جوامع تأکید دارند و با این وصف، ممکن نیست که اسلام از یک سو چنین نقش مهم و سرنوشت‌سازی برای حاکمان قائل باشد و از سوی دیگر جوامع را در انتخاب آن‌ها آزاد گذاشته باشد؛ زیرا اگر جوامع را در انتخاب آن‌ها آزاد گذاشته است، دیگر معنا ندارد که آن‌ها را به سبب پیروی از آن‌ها و دچار شدن به بدبختی و هلاکت نکوهش کند! این گواه دیگری بر آن است که اسلام هرگز دست جوامع را در انتخاب حاکمان باز نگذاشته است. به همین دلیل، کسانی که از علم نصیبی دارند و تسلیم حق هستند و نسبت به مذاهب خود تعصبی نمی‌ورزند، صادقانه اقرار می‌کنند که نظر مشهور مسلمانان در این باره صحیح نیست و اسلام درباره‌ی تعیین حاکم مانند سایر عقاید و اعمال برنامه دارد و آن را به خود مردم واگذار نکرده است، ولی کسانی که از علم نصیبی ندارند و به جای آن در تقلید و تعصب فرو رفته‌اند، سخن اکثریت را مثل طوطی تکرار می‌کنند و می‌گویند: خداوند ما را درباره‌ی تعیین حاکم به خودمان وا گذاشته است! ما از این برادران و خواهران غافل خواهم می‌کنیم که از خواب غفلت بیدار شوند و سخن حق سیدنا المنصور را بپذیرند و دست از خودرایی و خودسری درباره‌ی حکومت بردارند و تسلیم امر خداوند و پیامبرش بشوند. حال سؤال این است که امر خداوند و پیامبرش درباره‌ی حکومت چیست و برنامه‌ی اسلام برای تعیین حاکم کدام است؟ این سؤال بسیار مهمی است که سیدنا المنصور در ادامه به آن پاسخ می‌دهد و با بیانی بسیار منفتح و قاطع می‌فرماید: **این در حالی است که حاکمیت در اسلام به دو گونه است و گونه‌ی سومی ندارد: یکی حاکمیت خداوند و دیگری حاکمیت طاغوت («طاغوت» در لغت بر وزن «فاعول» یا «فعلوت» از ریشه‌ی «طغی» به معنای بسیار طغیان کننده و سرکش**

است که در کتاب خداوند بر هر معبودی جز خداوند اطلاق شده است؛ اما حاکمیت خداوند (در روشن‌ترین تعریفی که می‌توان از آن ارائه داد)، حاکمیت کسی است که به امر خداوند حکومت می‌کند؛ مانند حاکمیت آل ابراهیم علیه السّلام که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کنند» (به قید «به امر ما» دقت کنید) و اما حاکمیت طاغوت (در روشن‌ترین تعریفی که می‌توان از آن ارائه داد)، حاکمیت کسی است که بدون امر خداوند حکومت می‌کند؛ مانند حاکمیت آل فرعون که خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِكِ﴾^۲ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می‌کنند» (بدون قید «به امر ما»!) به این ترتیب، حاکمیت کسی که خداوند او را برای آن گماشته (یعنی منصوب کرده)، حاکمیت خداوند و حاکمیت کسی که خداوند او را برای آن نگماشته (یعنی منصوب نکرده)، طاغوت است و این قاعده‌ای است که به غایت ساده و بین است. (الحقّ و الإنصاف همین طور است و تاکنون کسی مبنای مشروعیت سیاسی در اسلام را تا این اندازه ساده و بین تعریف نکرده است. با این مبنای سیدنا المنصور که مخّ اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه و آله و سلّم است، میزان مشروعیت همه‌ی حاکمیت‌های گذشته، حال و آینده‌ی دنیا معلوم می‌شود و جایی برای فرار یا پنهان شدن هیچ یک از آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ همچنانکه معلوم می‌شود حاکمیت‌های طاغوت در حال حاضر دو دسته هستند: دسته‌ی اول حاکمیت‌های کافر یا منافق که اصلاً به وجود خداوند باور ندارند یا اگر باور دارند معتقد به جدایی دین از سیاست هستند و می‌پندارند که اذن خداوند برای حاکمیت بی‌معناست و مشروعیت حاکمیت از عوامل دیگری مانند رأی مردم نشأت می‌گیرد و تبعاً در طاغوت بودن آن‌ها هیچ شک و شبهه‌ای نیست و دسته‌ی دوم حاکمیت‌های مسلمان که ظاهراً به وجود خداوند باور دارند، ولی «اذن خاصّی» را از جانب او برای حاکمیت ضروری و چه بسا ممکن نمی‌دانند و معتقدند که او به مال خود آتش زده و به حاکمیت عموم مسلمانان یا عموم قریش یا عموم فقها بر اساس رأی

۱ . أنبياء / ۷۳ .

۲ . قصص / ۴۱ .

اکثریت یا خبرگان مردم «اذن عام» داده است و تبعاً طاغوت بودن این دسته نیز واضح است؛ زیرا بنا بر مبنای سیدنا المنصور، حاکمیت در اسلام تنها برای خداوند است و او حاکمیت خود را به حراج نگذاشته، بلکه از طریق خلیفه‌اش در زمین اعمال کرده است و خلیفه‌اش در زمین یک شخص کلی و غیر معین نیست، بل یک شخص جزئی و معین از آل ابراهیم و آل محمد علیهم السلام است که -مانند همیشه- با نص یا معجزه شناخته می‌شود و با این وصف، «اذن عام» خداوند به حاکمیت عموم مسلمانان یا عموم قریش یا عموم فقها اصلی در اسلام ندارد و یک دروغ بزرگ است. اینکه در روایات آمده، خلافت در قریش است به معنای آن نیست که هر یک از قریش می‌تواند خلیفه باشد؛ زیرا بسیاری از قریش ظالم و فاسق هستند و قطعاً صلاحیت خلافت را ندارند و با این وصف، ادعای آنکه همه‌ی آنان می‌توانند خلیفه باشند، با اصول و قواعد اسلام سازگار نیست. بی‌گمان مراد از بودن خلافت در قریش آن است که خداوند افرادی از این خاندان را برای خلافت برگزیده و تعیین کرده است، نه فقط به دلیل آنکه از این خاندان هستند، بل به دلیل اینکه در اثر نزدیک‌تر بودنشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عالم‌ترین افراد به سنت آن حضرت و تبعاً قادرترین افراد به تعلیم و اقامه‌ی آن در جهان هستند و با این وصف، از دیگران به خلافت سزاوارترند. از اینجا دانسته می‌شود هر کسی جز این افراد از قریش که خداوند آنان را برای حکومت برگزیده و تعیین کرده است به حکومت دست یازد، طاغوت محسوب می‌شود، اگرچه قریشی باشد و اکثریت مردم یا خبرگان آنان او را انتخاب کرده باشند.

بنا بر این قاعده، آرمان همه‌ی پیامبران (یعنی چیزی که برای آن مبعوث شده‌اند و تلاش کرده‌اند و بعضاً به شهادت رسیده‌اند)، تحقق حاکمیت خداوند (از طریق حاکمیت خلیفه‌ی او) و نفی حاکمیت طاغوت (به معنای حاکمیت دیگران) بوده؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾؛ «و هر آینه در هر امتی پیامبری را برانگیختیم که خداوند را پرستید و از طاغوت بپرهیزد» و تبعاً آرمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نیز (مانند سایر پیامبران) همین بوده است؛ (حال یک جاهلی ناگهان از راه نرسد و نگوید که چرا همه‌ی پیامبران به دنبال حکومت بوده‌اند! زیرا

روشن است که آن‌ها مانند دیگران به دنبال حکومت نبوده‌اند تا از آن سوء استفاده کنند و برای خودشان ثروت و لذتی فراهم سازند، بل به اقتضای عصمت و ارتباطشان با خداوند تنها در پی اقامه‌ی دین خالص و اجرای کامل احکام خداوند و نجات مردم از اسارت ظالمان و رساندن آن‌ها به سعادت دنیا و آخرت بوده‌اند که بدون حکومت ممکن نیست؛ همچنانکه بر خلاف دیگران توانایی این کار را داشته‌اند و در موارد معدودی که توفیق حکومت را پیدا کرده‌اند بهترین دوران زندگی بشر را رقم زده‌اند و چهره‌ی زیبای عدالت را به او نشان داده‌اند. از اینجا دانسته می‌شود که مطالبه‌ی حکومت برای کسانی بد است که صلاحیت و اجازه‌ی آن را ندارند، وگرنه برای خلفاء خداوند که صلاحیت و اجازه‌ی آن را دارند، بسیار بجا و ضروری است و لطفی نسبت به مردم محسوب می‌شود؛ لذا **﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾**؛ «از خدا بترسید و از من اطاعت کنید» یکی از دعوت‌های محوری و مشترک همه‌ی پیامبران بوده که به عنوان نمونه تنها در سوره‌ی شعراء ۸ بار از زبان پیامبران مختلف روایت شده؛ چراکه اطاعت از آنان اطاعت از خداوند و مظهر حاکمیت او بوده است.) **با توجه به اینکه پذیرش حاکمیت در اسلام، از مصادیق پرستش است** (چراکه پرستش به معنای فرمان‌برداری است و پذیرش حاکمیت به معنای فرمان‌برداری در امور عمومی است و با این وصف، پذیرش حاکمیت از مصادیق پرستش محسوب می‌شود؛ همچنانکه حاکمیت تنها شایسته‌ی خداوند است و با این وصف، پذیرش آن از او و عدم پذیرش آن از غیر او مقتضای توحید است) و (از این رو) **هر کس حاکمیت کسی جز خداوند را بپذیرد، در واقع طاغوت را پرستش کرده (و مشرک) است** (چنانکه سیدنا المنصور در مبحث «شناخت اسلام» یکی از اقسام توحید را «توحید در حاکمیت» دانسته است)؛ **مانند یهودیان که (در برخی ادوار تاریخ خود، حاکمیت رومیان یا برخی اقوام مشرک و به طور کلی حاکمانی جز خلفاء خداوند را پذیرفتند و از این رو،) خداوند درباره‌ی آنان فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۱ «بگو آیا شما را به سزایی بدتر از آن نزد خداوند خبر بدهم؟! کسی که خداوند او را لعنت کرد و بر او خشم گرفت و از او بوزینه و**

خوک ساخت و او طاغوت را پرستید! آنان جایگاه بدتری دارند و از راه گمراه‌ترند!»! همچنانکه خداوند بندگان پرهیزکار خود را به اجتناب از پرستش طاغوت ستوده و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾^۱؛ «و کسانی که از طاغوت پرهیز کردند که آن را پرستند و به سوی خداوند روی آوردند، برای آنان مژدگانی است؛ پس مژده بده بندگانم را!»! با این وصف، کفر به طاغوت (به معنای عدم اعتقاد به مشروعیت حکومت کسی که به امر خداوند حکومت نمی‌کند) لازمه‌ی ایمان به خداوند (به معنای شرط آن) است (همچنانکه در قرآن پیش از ایمان به خداوند ذکر شده) و کسی که حاکمیت طاغوت را گردن نهاده (یعنی نپذیرفته است، هر چند او را به خاطرش تحت فشار، تعقیب و تعذیب قرار دهند) و حاکمیت خداوند را پذیرا شده (هر چند مستلزم خطرات و مشکلات فراوانی باشد)، به اسلام اصیل و کامل، راه یافته است؛ چنانکه خداوند درباره‌ی او فرموده است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲؛ «پس هر کس به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد، هرآینه به ریسمان استواری چنگ زده که گسستگی ندارد و خداوند شنوایی داناست!»! از این رو، تحاکم (یعنی حکومت بردن) به طاغوت به معنای قبول حاکمیت کسی که خداوند او را (از طریق معجزه یا نصّ قطعی و عینی) نگماشته، هیچ‌گاه در اسلام جایی نداشته و همواره از دسیسه‌ی شیطان (برای گمراه کردن انسان‌ها) نشأت گرفته است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾^۳؛ «می‌خواهند که به طاغوت حکومت برند، در حالی که فرمان داده شدند که به آن کفر ورزند و شیطان می‌خواهد که آنان را به گمراهی دوری دچار کند!»! همچنانکه مقاتله در راه طاغوت به معنای جنگیدن برای تحقق حاکمیت کسی که خداوند او را نگماشته، کار کافران است و کار مسلمانان، جز جنگیدن در راه تحقق حاکمیت خداوند نیست (بنابراین، کسانی که انقلاب‌ها کردند

۱. زمر/ ۱۷.

۲. بقره/ ۲۵۶.

۳. نساء/ ۶۰.

و خون‌ها دادند تا حاکمیت کسی جز خلیفه‌ی خداوند در زمین تحقق یابد، غلط کردند و کافر شدند، هر چند با توجه به اینکه ادّعی مسلمانان داشتند، منافق محسوب می‌شدند و کسانی که هم‌اکنون در حال جنگیدن در عراق، شام، افغانستان، پاکستان و جاهای دیگر هستند تا حکومت کسی جز خلیفه‌ی خداوند را ایجاد یا حفظ کنند، غلط می‌کنند و منافق هستند و باید به اسلام بازگردند؛ چنانکه فرموده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾؛ «کسانی که ایمان دارند در راه خداوند می‌جنگند و کسانی که کافرند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با اولیاء شیطان بجنگید! هرآینه نیرنگ شیطان ضعیف است!» (با این وصف، چرا باید کسی که به خداوند ایمان دارد، برای ایجاد یا تثبیت حکومت کسی بجنگد که خداوند او را برای حکومت نگماشته است؟! آخر این چه حماقتی و چه ظلمی به خود و فرزندان خود است؟! چرا کسانی که به خداوند ایمان دارند، در راه ایجاد حکومت او نمی‌جنگند؟! از اینجا دانسته می‌شود که ایمان آنان به خداوند واقعی نیست). آری، آرمان اسلام این است که کلمه‌ی کافران فرو دست و کلمه‌ی خداوند برتر باشد (یعنی در همه جا خداوند حاکم و کافران محکوم باشند)؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ ۗ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ «و کلمه‌ی کسانی که کفر ورزیدند را پایین قرار داد و کلمه‌ی خداوند آن بالاتر است و خداوند عزت‌مندی حکیم است»؛ به این معنا که دست بالاتر در جهان برای خداوند است؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ «و برای خداوند نمودار بالاتر است و او عزت‌مند حکیم است» و فرموده است: ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ «و برای او نمودار بالاتر در آسمان‌ها و زمین است و او عزت‌مند حکیم است»! (نمودار در لغت به معنای شاخص، گواه، مظهر، قانون،

۱ . نساء / ۷۶.

۲ . توبه / ۴۰.

۳ . نحل / ۶۰.

۴ . روم / ۲۷.

حجّت و نقشه است و سیدنا المنصور آن را معادل «مَثَل» در این آیهی شریفه دانسته است. با این وصف، بهترین شاخص، گواه، مظهر، قانون، حجّت و نقشه برای خداوند است و تبعاً کسی را یارای معارضه با او نیست و همگان باید برتری و ریاست او را به رسمیت بشناسند.

به علاوه، روشن است که ولایت در اسلام (به معنای قیمومت و سلطه بر امور دیگران)، تنها برای خداوند است؛ چنانکه فرموده است: ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾؛^۱ «و آنان را جز او هیچ والی نیست» و فرموده است: ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا﴾؛^۲ «و خداوند به عنوان ولی کافی است» و فرموده است: ﴿أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛^۳ «آیا نمی دانی که خداوند، حکومت آسمان ها و زمین برای اوست و شما را جز خداوند هیچ ولی و پشتیبانی نیست»؛ (این ها آیات قرآن است که توسط سیدنا المنصور -این منادی حق و احیاگر توحید- یادآوری می شود و بر مختص بودن ولایت به خداوند دلالت دارد؛ همچنانکه عقل نیز مانند شرع، ولایت را مختص به خداوند می داند؛) چراکه تنها او به اقتضای علم کامل (خود به نیازهای حال و آینده ی انسان) و قدرت بی نظیرش (بر تأمین همه ی آن ها)، صلاحیت ولایت (یعنی قیمومت و سلطه بر امور او) را دارد (با توجه به اینکه قبول قیمومت و سلطه ی خداوند، از یک سو حقّ طبیعی او به عنوان عالم و قادر مطلق و به عنوان خالق و رازق انسان است و از سوی دیگر قطعاً به سعادت انسان می انجامد، بر خلاف قبول قیمومت و سلطه ی غیر او که چیزی جز ذلّت و بردگی نیست و انسان را به سوی بدبختی و تباهی سوق می دهد و مهم ترین عامل نابودی امت ها است) و با این وصف، گرفتن ولّی غیر او جایز نیست (چراکه غیر او به سبب محدود بودن علم و قدرتش، حتّی اگر خیرخواه باشد، قادر به هدایت و مدیریت صحیح و کامل انسان نیست، چه رسد به اینکه غالباً خیرخواه هم نیست و تنها بر مبنای خودخواهی سیاست می ورزد)، بلکه (گرفتن ولّی غیر خداوند) شرک شمرده می شود (که ظلمی عظیم و نابخشودنی است)؛ چنانکه فرموده است: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ

۱. رعد / ۱۱.

۲. نساء / ۴۵.

۳. بقره / ۱۰۷.

دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۖ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛^۱ «یا غیر او اولیائی می گیرند؟! در حالی که خداوند است که ولی است و او مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی توانا است» (اینکه تنها او مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی توانا است، دلیل آن است که تنها او ولی است و نباید غیر او اولیائی بگیرند) و فرموده است: ﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ قُلٌّ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛^۲ «بگو: آیا غیر خداوند ولی بگیرم؟! در حالی که او آفریننده ی آسمان ها و زمین است و او می خوراند و به او خورانده نمی شود! بگو: من فرمان داده شده ام که نخستین مسلمان باشم و هرگز از مشرکان نباشم» (اینکه خلق و رزق موجودات تنها در دست خدای بی نیاز است دلیلی برای آن است که گرفتن ولی غیر او معقول نیست، بلکه شرک شمرده می شود و به همین دلیل، می فرماید: «و هرگز از مشرکان نباشم») و فرموده است: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ ۚ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾؛^۳ «بگو چه کسی پروردگار آسمان ها و زمین است؟! بگو خدا! بگو آیا با این وصف، غیر او را اولیاء خود می گیرید که برای خود سود یا زیانی را مالک نیستند؟! بگو آیا کور و بینا برابرند؟! یا تاریکی و نور یکسانند؟! یا برای خداوند شریکانی قرار داده اند که آفرینشی مانند آفرینش او دارند پس آفرینش بر آنان مشتبّه شده است؟! بگو خداوند آفریننده ی هر چیز است و او یگانه ی چیره است» (در این آیه نیز دلیل اختصاص ولایت به خداوند، اختصاص ربوبیت و خلقت به او و مالک نبودن و کور بودن و تاریک بودن غیر او دانسته شده) و فرموده است: ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ ۚ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا﴾؛^۴ «آیا کسانی که کافر شدند پنداشتند که بندگان من را جز من اولیائی گرفتند؟! هرآینه

۱ . شوری / ۹ .

۲ . أنعام / ۱۴ .

۳ . رعد / ۱۶ .

۴ . کهف / ۱۰۲ .

ما جهنم را برای فرود کافران فراهم ساخته‌ایم!» (این آیه نیز صریح در آن است که قبول قیامت و سلطه‌ی هیچ یک از بندگان خداوند جایز نیست، بلکه ویژگی کافران است و به جهنم منتهی می‌شود؛) همچنانکه از پی‌آمد گرفتن اولیائی جز او خبر داده و فرموده است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی به نور خارج می‌کند و کسانی که کافرند اولیائشان طاغوت است، آنان را از نور به تاریکی خارج می‌کنند، آنان همگنان آتشند و در آن جاودان خواهند بود» (بنابراین، قبول ولایت خداوند به خروج از ظلمات به سوی نور و قبول ولایت غیر او به خروج از نور به سوی ظلمات و آتش ابدی می‌انجامد) و فرموده است: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا ۖ وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۲ «مثل کسانی که غیر خداوند اولیائی گرفتند مثل عنکبوت است که خانه‌ای گرفته باشد، در حالی که سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است اگر بدانند!» (بنابراین، نظام سیاسی مبتنی بر ولایت غیر خداوند، مانند خانه‌ی عنکبوت سست، متزلزل و در معرض سقوط است و با این وصف، همه‌ی نظام‌های سیاسی کنونی که به امر خداوند تشکیل نشده‌اند، محکوم به زوال هستند و باید منتظر نابودی باشند، اگرچه همه‌ی معادلات مادی و ظاهری از اقتدار و بقاء آن‌ها حکایت داشته باشد. این وعده‌ی خداوند و سنت اوست و تردیدی نیست که وعده‌ی خداوند تخلف نمی‌پذیرد و سنت او تغییر نمی‌یابد و با این وصف، مؤمنان نباید فریب ظاهر فریبنده‌ی آن‌ها را بخورند. به امید آنکه هر چه زودتر شاهد سقوط این نظام‌های تار عنکبوتی و قدرت‌های پوشالی در هر نقطه‌ی جهان باشیم و تحقق وعده و سنت خداوند در ظهور حکومت خلیفه‌اش در زمین را با چشم خود ببینیم.

والسلام علیکم ورحمت الله

۱. بقره/ ۲۵۷.

۲. عنکبوت/ ۴۱.